

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

شعر از عشقوری
فرستنده: محمود شاداب
۲۹ اکتوبر ۲۰۱۸

[می رمد آهوی او هنوز]

بر آفتاب طعنه زند روی او هنوز
بیگانه وار چشم وی است آشنای من
گویند طوی لیلی و مجنون به محشر است
گویند خون ناحق فرهاد می چکد
شد قرنهای که کوهکن از بیستون گذشت
جان و جهان به کفه یوسف نهاد عشق
هر چند ما و یار به پیری رسیده ایم
آیا چه دیده عشقوری زان یار بی وفا
گیرد خراج چین و ختن موی او هنوز
در عین حال می رمد آهوی او هنوز
بگذشت هزار حشر و نشد طوی او هنوز
از بیستون و تیشه و از جوی او هنوز
در کوهسار هست هیاهوی او هنوز
پا در هواست سنگ ترازوی او هنوز
چون بید لرزه ام بود از خوی او هنوز
مانند کعبه طوف کند کوی او هنوز